

# درباره نظامی و خمسه

## خسرو و شمشیرین

- ۲ -

نظامی در توصیف مهین بانو عمه شیرین میگوید :

تعداد شوی و دارد کاهانی	بشادی میگذازد زندگانی
ز مردان بیشتر دارد سترگی	مهین بانوش خوانند از بزرگی
شمیرانام دارد آن جهانگیر	شمیرا را مهین بانوست تفسیر

بدین ترتیب نظامی «شمیرا» را «مهین بانو» یعنی بانوی بزرگ معنی میکند. اما تا آنجا که میدانیم، چنین نامی اساساً در زبان ارمنی وجود ندارد و تنها نامی که شبیه باین کلمه در زبان ارمنی موجود است «شامیرام» میباشد. شامیرام نام ملکه مقتدر افسانه‌ای آشور است و این کلمه که در زبان فرانسه و سایر زبانهای لاتینی سمیرامیس (Sémiramis) خوانده میشود، فقط در فلکلور ارمنی وجود دارد و نام زنی است که بنا بر روایات افسانه‌ای در بابل و آشور بامنتهای قدرت حکمرانی میکرد. شامیرام شوهری نینوس (Ninos) - نام داشت که بدو چندان مہری نیورزید، در صورتیکه در همان تاریخ در ارمنستان جوانی زیبا و نیرومند موسوم به «آرا» ی‌زیبا، حکمفرمایی میکرد. شامیرام پس از شنیدن توصیف «آرا» عاشق وی میشود و لشکری جرار برای تسخیر ارمنستان بدان دیار میفرستد. ضمناً به «آرا» پیغام میدهد که اگر دوست وی را اجابت کند او را بزنی بگیرد، اتحاد بین ارمنستان و آشور عملی خواهد شد اما «آرا» بدین امر رضایمیدهد و با آنکه تاب مقاومت در برابر لشکریان سمیرامیس، در نمودنمی بیند، برای ستیز با او آماده میشود و با آنکه سمیرامیس بسرداران خویش دستور داده بود بهر قیمتی هست «آرا» را زنده دستگیر کنند «آرا» ی‌زیبا، محبوب سمیرامیس در جنگ کشته میشود و سمیرامیس از وصال وی محروم میماند. جریانات دیگری که دردنباله این واقعه، بنا بر روایت فلکلور ارمنی واقع میشود، خارج از بحث ماست و از ذکر آن چشم می‌پوشیم. در هر حال آنچه مسلم است اینست که اولاً

لفظ «شیرا» لفظی نادرست و تحریف شده است و اصل آن نیز نه يك لغت ارمنی، بلکه يك اسم افسانه ای آشوری است و بخوبی پیداست که نظامی از معنای این اسم و سابق فلکلوری آن بی اطلاع بوده و بهمین دلیل آنرا ارمنی بنداشته و «مهین بانو» معنی کرده است. ازین قبیل خطایا، در آثار گذشتگان بفروانی دیده میشود. حتی مرد جهان دیده ای چون سعدی، پس از سالها سیر آفاق و انفس بین مذاهب بودایی و عیسوی و زرتشتی فرقی نمیگذارد و قوانین و اصطلاحات آنرا با یکدیگر مخلوط میکنند (بحکایت بت عاج سومات در بوستان سعدی رجوع شود).

اما لفظ «شیرین» نیز در زبان ارمنی لغتی خاص دارد. بزبان ارمنی «آنوش» بمعنی شیرین است و این لفظ هم بصورت اسم و هم بصورت صفت (برای نشان دادن شیرینی اذیه و اشربه) بکار میرود.

این لغت از اوستایی بزبانی ارمنی راه یافته است. در اوستایی «هوش» و «هوشه» بمعنی مرگ و «الف» مفتوح علامت نفی است. مثلاً نوشیروان که بعدها در زبان فارسی بعلت جهل بقواعد زبان اوستایی به «نوشیروان» و حتی نوشین روان (۱) تبدیل شده است در اصل «انوشه روان» بمعنی «صاحب روان جاوید» بوده است. این لغت، بمعنی «آنوش» و «انوشه» بمعنی جاویدان و نمردنی، بعدها در اثر روابط فرهنگی و تاریخی بین ایران و ارمنستان در زبان ارمنی داخل شده و تغییر تلفظ معنی داده و بصورت «آنوش» و بمعنی «شیرین» مورد استعمال یافته است.

اما تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در ادبیات و فلکلور ارمنی، حکایتی درباره شیرین برادر زاده مهین بانو یا بهتر بگوئیم «آنوش» برادر زاده «شامیرام» یافت نشد و چنین بنظر میرسد که اصل این داستان ارمنی نباشد و ارمنی بودن شیرین بعدها بداستان الحاق شده باشد. خاصه آنکه در شاهنامه فردوسی مطلقاً از ارمنی بودن شیرین سخنی بمیان نمی آید و چنانکه از خلال سطور میتوان دریافت خسرو هنگام فرار با ذریابجان با شیرین آشنا شده و بر ابصاحت خویش برگزیده است.

۱۴۰

### انتقاد داستان خسرو و شیرین

بطوریکه قبلاً مذکور افتاد، نظامی تمام هنر سخنوری خویش را برای نظم داستان خسرو و شیرین بکار برده و از آوردن تشبیهات دلنشین و استعارات زیبا و پیدا کردن روابط لفظی و معنوی بین کلمات و ذکر آنان بوجهی پسندیده، فروگذار نکرده است، بطوریکه در سراسر داستان ایات سست کمتر میتوان یافت.

امارحایت همین معنی، و توجه بی اندازه بدان، باعث شده است که شاعر به بیعضی مسائل دیگر، که شاید از لحاظ اهمیت بر زیبایی الفاظ و معانی رجحان دارند، توجه نکند و نتواند داستانی که پرداختن آنرا تعهد کرده است، یکدست و پاکیزه و بی حشو و زوائد از آب درآورد.

نظامی در فصل «پژوهش این کتاب» درباره کم سخنی و از سر اندیشه سخن گفتن، چنین اندرز میدهد:

نوشتن را و گفتن را نشاید  
بیاید لیسک بر نظم ایستادن

سخن کان از سر اندیشه ناید  
سخن را سهل باشد نظم دادن

یکی را صدمگن ، صدرا یکی کن  
 ذسیرایی بفرق آرد سر انجام  
 سزای گوشمال نبش گردد  
 که در بسیار ، بد بسیار گیرند  
 «مکو بسیار» دشنامی عظیم است.

سخن بسیار داری ، اندکی کن  
 چو آب از اعتدال افزون نهد گام  
 چو خون در تن ز عادت بیش گردد  
 سخن کم گوی تا بر کار گیرند  
 ترا بسیار گفتن کر سلیم است

( خسرو و شیرین وحید - صفحات ۳۰ و ۳۱ )

اما متأسفانه ، خود در جریان نظم داستان ، هر گاه مطلبی مییافته ، یا لفظی پیدا میکرده است که میتوان آنرا با قلیبهای گوناگون ریخت و معانی رنگارنگ انگیزت ، دنبال آنرا رها نمیکرده و تا تمام امثال و تعبیرات و استعارات و تمثیل‌هایی را که بخاطر داشته و در این باره بدهنش میرسیده تحویل خواننده نمیداده دنبال سخن را رها نمیکرده است .

این خاصیت بکم و بیش در تمام کارهای نظامی دیده میشود . مثلاً در همین چند بیتی که دربارهٔ سخن گفتن باختصار ، شاهد آوردیم ، میتوان نمونهٔ اینکار را مشاهده کرد . نظامی در اینجا يك مضمون ، یعنی باختصار کوشیدن و گزیده - گفتن را به پنج صورت در آورد و بخواننده عرضه میکند .

البته در بعضی موارد ، مانند همین موردی که ذکر کردیم ، عیب اینکار درست معلوم نمیشود . اما گاهی ، شاعر در جریان داستان سرایی گرفتار این - حاشیه روی میشود و مطلبی را که اگر بطول انجامد به تکنیک داستان صدمه میرساند ، آنقدر بدرازا میکشاند تا خواننده مایل شود و از خواندن بازماند .

۱۴۱

این سخن دراز کردن ، یکی از عیوب اساسی داستان خسرو و شیرین است و مطلب مهمتر اینکه نظامی میتوانست تمام این مطالبی را که در خسرو و شیرین مندرج است ، با رعایت تناسب و هم‌آهنگی طوری بیاورد که نه ابجاز مغل در آن راه یابد و نه اطناب ممل . گفتیم عدم رعایت تناسب ، یکی از عیوب اساسی داستان خسرو و شیرین است ؛ بهتر است درین باره با تفصیل بیشتری سخن بگوییم و برای روشن شدن موضوع شواهدی چند ذکر کنیم :

الف - خسرو ، برای نخستین بار وصف شمایل شیرین را از زبان شاپور ، دوست و ندیم نقاش و هنرمند خویش میشنود و شاپور را بارمنستان میفرستد تا بهر ترتیب که صلاح بداند شیرین را روانهٔ مدائن کند . شاپور بارمنستان میرود و چون میشنود که شیرین بمردان توجهی ندارد ، تصمیم میگیرد صورت خسرو را بر کاغذی نقش کند و آنرا در منظر و مرآی شیرین بگذارد و پس از آنکه توجه شیرین بتصویر خسرو جلب شد سر سخن را با او باز کند . وی این تصمیم را عملی میسازد : بیاغی که تفرجگاه شیرین بود میرود ، صورت خسرو میکشد و بدرختی می‌آویزد . شیرین با دیدن تصویر ، عاشق خسرو میشود و پس از مذاکره با شاپور برفتن بمداین رضا میدهد .

ما در اینجا کاری باین موضوع نداریم که این طرز «آشنایی» بسیار تصنعی و ابتدایی و دوراز ذهن مینماید . آنچه مورد توجه است اینست که شاپور سه بار

صورت خسرو را میکشد و سه نوبت آنرا بشیرین مینماید و شیرین ، تنها در بار سوم از صاحب صورت و کیفیت حال او استفسار میکند . بدین ترتیب يك واقعه سه بار اتفاق می افتد و چون زمینه و موضوع اصلی آن ، در هر سه بار یکی است ، با تمام قدرتی که شاعر در تجسم مناظر آن بکار میبرد ، باز یکنواخت درمی آید و خواننده را کسل میکند . زیرا خواننده ، برای آگاهی از تفصیل این سه واقعه میبایست یکصد بیت شعر بخواند و نتیجه تمام این صد بیت اینست که :

« شاپور سه بار صورت خسرو را کشید و بشیرین نمود »

ب - خسرو پس از آنکه از عشرت کردن با شکر اسپهانی ملول شد، در يك روز زمستانی دلش هوای شیرین کرد . بیهانه شکار از کاخ بیرون آمد و بصحرا رفت و نجیرکنان بسوی قصر شیرین رکاب افشاند . شیرین که مدتها در برابر خسرو بایرداری کرده و شرط وصال خویش را کابین بستن و بقصد خسرو درآمدن قرار داده بود ، درین هنگام نگران میشود . زیرا راه ندادن خسرو بقصر کاری نه درخورشان بادشاه بود و اگر او را بقصر میخواند ، ممکن بود دامن عصمتش آلوده گردد . سر انجام بر اثر ترس از ننگ و نام حصار خویش را می بندد و رقیبی چند بردر می نشانند و بدست هر يك خوانهای زر برای نثار در پای خسرو میدهد و خود بپام قصر برمی آید .

شاه بیای قصر میرسد و امر بگشودن آن میکند، شیرین باین تقاضای خسرو روی خوش نشان نمیدهد و میفرماید تا برای نشستن خسرو در زیر آسمان ، در آن روز سرد زمستانی، تختهی پشت دیوار قصر بگذارند . بدین ترتیب شیرین از بالا و خسرو از پایین قصر با یکدیگر گفتگو میکنند و سرانجام شیرین با گشودن در موافقت نمیکند و خسرو بادلی آزرده بصورت قهر از جلو قصر شیرین میرود .

وحید دستگردی درباره این مذاکره چنین مینویسد :

« گفتگوهایی که میان خسرو و شیرین در پای قصر بیان می آید شامل تمام نکات و حیثیات و جامع تمام مقتضیات حال و مقام هر دو طرف است و با آنکه خسرو در این مقام با نیاز تمام و فروتنی عاشقانه بر معشوق وارد شده ، مراتب شاهنشاهی و عظمت را هم فراموش نمیکند .

از زبان خسرو : بشیرین آنگاه که پای قصر جای دارد میگوید و اگر نظامی نگفته بود ، فکر بشر از چنین گفتار عاجز بود التماس و خضوع يك شاهنشاه بزرگ را در پیشگاه معشوق بهتر ازین ادا نمیتوان کرد ... شیرین در پاسخ نیز تمام حیثیات شاهنشاهی خسرو و شاهزادگی خود و پاکدامنی و عصمت را مراعات و بالطف ترین بیان « معشوقانه » بخسرو پاسخ میدهد .

( وحید دستگردی - شرح حال نظامی - صفحات ن - نا )

البته عمل آوردن چنین گفتگو و پروراندن آن بوجهی بلیغ و بسندیده ، کاری مشکل است . نظامی خود نیز باین موضوع توجه داشته و حتی بعضی جاها تصریح کرده است که شیرین « معشوقانه » پاسخ داد با « مادگانه » سخن راند و بدین ترتیب کوشش خود را در این راه که هنگام سخن گفتن شیرین بزبان نماند و

اصطلاحات آنان حرف بزند و گاه صحبت خسرو مردانه و شاهانه ادای سخن کند، تلویحاً بخواننده ارائه داده است .

اما باین توضیحات باید يك نکته را افزود و آن اینست که خسرو و شیرین، بیرون در قصر و بالای بام، پنج بار با یکدیگر مکالمه میکنند و این مکالمات مجموعاً بالغ بر پانصد و پنجاه و چهار بیت میشود و این مقدار مادل یکدهم تمام منظومه خسرو و شیرین با استثنای مقدمه آنست و اگر توجه کنیم که منظومه شامل زندگی خسرو از روز زادن تا روز مرگ ، و داستان فرهاد و داستان شکر اسپهانی است، آنوقت بهتر متوجه عدم تناسب وقایع در داستان میشویم و از همه مهمتر اینکه این مکالمه مطول که عشر تمام داستان را تشکیل میدهد ، در يك روز زمستانی ، درحالیکه طرفین زیر برف سرپا ایستاده‌اند ، صورت میگیرد !

هنگامیکه از داستان خسرو و شیرین در شاهنامه گفتگو میکردیم ، همین قسمت ، یعنی آمدن شیرین پیام و گفتگوی او را با خسرو نقل کردیم . این مکالمه در شاهنامه ۹ بیت بیشتر نیست و نظامی ، برای نشان دادن تسلط خویش در پروراندن گفتگوهای عاشق و معشوق ، آنرا بیش از شصت برابر کرده است . ضمناً خوانندگان خود میتوانند گفتگوی شیرین و خسرو را در شاهنامه باعین همین گفتگو در کتاب نظامی مقایسه کنند و بهمین نتیجه برسند .

ج - یکی دیگر از این قبیل موارد ، جایی است که شیرین برای ملاقات خسرو و دیدن روی او برآورده‌اش می‌آید و در خوابگاه خسرو پنهان میشود و نکیسا از زبان شیرین و باربد از زبان خسرو غزل میگویند و چنگک میتوانند . غزلهای نکیسا و باربد نیز تمام در اظهار اشتیاق نسبت بوصول معشوق و شکوه از درد جدایی است . در اینجا نیز نکیسا و باربد هر يك چهار غزل میپردازند و مجموع تغزلات آنان بدویست و شصت و هشت بیت بالغ میشود .

اما کار بهمین جا پایان نمییابد . در مقابل این تطویل خارج از اندازه که نتیجه عدم توجه شاعر بساختمان و ترکیب کلی داستان است ، بعضی جاهای نیز زیاد باختصار کوشیده و مطلب را سردست شکسته بیابان برده است .

برای نمونه میتوان داستان فرهاد کوهکن را مثال آورد . این داستان از آغاز تا پایان مشتمل بر پانصد و چهل و هفت بیت ، یعنی هفت بیت کمتر از گفتگوی شیرین و خسرو در مقابل کاخ شیرین است !

در حالیکه نظامی ، هنگام پروراندن داستان فرهاد بیش از هر جا فرصت هنرنمایی داشت و نیاز عاشقانه را بهتر از هر جای دیگر ، در داستان فرهاد میتوانست منعکس کند . اما اینکار انجام نگرفته و داستان مذکور - که تنها داستان قابل توجه در سراسر منظومه است - هجول و ابر باقی مانده است . در موقع تحلیل داستان فرهاد ، با تفصیل بیشتری درین باره سخن خواهیم گفت .

۲ - نقیمه دیگری که در سراسر منظومه خسرو و شیرین نظامی بچشم میخورد ، ساختگی و غیر طبیعی بودن صحنه‌های مختلف و سستی و ضعف فوق‌العاده داستان اصلی ، یعنی داستان عشق شیرین و خسرو است . درین داستان نقاط ضعف فراوان میتوان یافت و اساساً داستان اصلی کتاب ، بروایت تاریخی بیش از يك

داستان عشقی بمعنی واقعی لجوبش شباهت دارد . باذکر چند مثال موضوع رایبشتر روشن کنیم :

الف - آشنایی خسرو و شیرین با یکدیگر بسیار ابتدایی و بچگانه و خالی از لطف هنری است و اساساً طبیعی بنظر نمی‌رسد . شاپور ندیم خسرو شایل شیرین را برای او توصیف میکند . خسرو ندیده بدو دل میبازد و شاپور را برای آوردن شیرین باارمنستان میفرستد . شاپور باارمنستان می‌رود و سه بار صورت خسرو را میکشد و بشیرین مینماید . شیرین مجذوب زیبایی خسرو شده از شاهپورهویت صاحب تصویر را میبرد . شاپور خسرو را بشیرین معرفی میکند و شیرین - شیرینی که بعداً چندین سال تنها ماند و بدون کابین بستن بخسرو دست‌نداد - تک و تنها ، بساط حکمرانی ارمنستان را رها میکند و برای دیدار خسرو بمداین می‌شتابد .

هر خواننده عادی ، هنگام خواندن این داستان میتواند از خود بپرسد آیا چنین چیزی ممکن است ؟ آیا انسان بادیدن تصویر کسی ممکن است عاشق او شود ؟ و آیا دختری که بدین ترتیب عاشق شده است حاضر میشود ناز و نعمت سلطنت و شاهزادگی را بگذارد و بیکه و تنها از ارمنستان تا مداین راه بیاید ؟

داستان عاشقی خسرو و شیرین ، درست شبیه داستان عاشقی امیر ارسلان رومی و فرخ لقاست . امیر ارسلان هم تصویر فرخ لقا را دست یک کشیش می‌بیند و دل‌باخته او میشود ، بیکه و تنها پادشاهی روم را میگذارد و بسوی بلاد فرنگ روانه میشود . بسیار جای تأسف است که ارزش هنری داستان نظامی ، در بعضی موارد تا حدود کتاب امیر ارسلان رومی تنزل میکند .

۱۴۴

داستان عاشقی خسرو و شیرین ، با همین وضع ادامه مییابد . خسرو از برابر لشکریان بهرام چوبینه گریخته بروم پناه میبرد و با آنکه پیمان وفا با شیرین بسته بود ، مریم دختر قیصر را بزنی میگیرد . در همین هنگام شیرین از عشق خسرو بیتاب میشود . تاج و تخت ارمن را بیکی از غلامان خویش میسپارد و راه مداین را در پیش میگیرد و تنها معرکه او در اینکار آن بوده است که گاهی معشوق بیوفای خویش را از دور ببیند .

البته در اینجا میتوان چنین استدلال کرد که وصلت خسرو با مریم یک وصلت سیاسی است و در اینکار تقصیری متوجه خسرو پرویز نیست ، زیرا با گرفتن مریم توانسته بود از قیصر کمک بگیرد و تخت و تاج از دست رفته را بچنگ آورد . اما مریم زنی سخت متعصب بوده و خسرو را در روم سوگند داده بود که با زن دیگری مهر و پیوند نسازد و خسرو ، عاشق بیقرار شیرین ، چنین سوگندهایی نیز خورده بود .

در هر صورت ، مریم با بدست شیرین ، مسموم میشود و یا خود اذین می‌رود . اذین پس دیگر « شاه عالم » از چنگ مریم رسته بود و بنا بر این هیچگونه مانعی برای ازدواج با شیرین وجود نداشت .

اما خسرو با هم میخواست شیرین را با سخنان دل‌اویز رام و نرم کند و از او کام دل برگیرد . شیرین توقع داشت که خسرو پیش از این بدو توجه داشته باشد و پس از مرگ مریم :

بمهد خود عروس آیینش آرد

فرستد مهد و در کاوینش آرد

<p>عتاش بیش میشد ناز میکرد بها میکرد چون بازار میدید ..... زناز خویش مویی کم نمیکرد نهاد اندیشه را بر چاره کار <b>بر هواری همیر اند خرننگ</b> سر ازکاری دگر درپیش گیرد</p>	<p>بدقترها عتاب آغاز میکرد متاع نیکوی در کار می دید ..... ملك دم داد و شیرین دم نمبخورد چو عاجز گشت از آن ناز بخروار <b>که یاری مهربان آرد در اچنگ</b> سروکاری ز بهر خویش گیرد</p>
--	--

( خسرو شیرین وحید - صفحات ۲۷۲ - ۲۷۳ )

اینجاد دیگر هیچ دلیلی برای تبرئه خسرو نمیتوان اقامه کرد . خسرو که وقتی نزد مریم از شیرین شفاعت میکرد بدو میگفت: « شیرین بغاطر عشق من بدنام شده و دشمن کام گشته » پس از مرگ او باز شیرین را در همان بلا تکلیفی میگذارد و از دنیا دیدگان سراغ شکر اسپهانی را میگیرد و بنزد او می رود و هنگامیکه از وسیر شد دوباره بفکر فریفتن شیرین می افتد و پای در قصر با او گفتگو میکند و هنگامیکه از تصاحب وی نومید شد ، از روی ناچاری ویرا بزنی میگیرد .

بخوبی پیداست که نظامی با زحمت روی هوسبازبهای خسرو را میبوشاند . وبا اشکال زیاد این دو نفر را عاشق و معشوق جلوه می دهد و این امر از زیبایی داستان میکاهد .

۱۴۵ ب - نظیر این نقیصه ، یعنی ساختگی بودن صحنه هارا در داستانهای دیگر: داستان فرهاد کوهکن و داستان شکر اسپهانی نیز میتوان دید . عاشق شدن فرهاد بشیرین یکی از این صحنه هاست . شیرین برای کندن جوی شیر ، بههندس و سنگتراشی محتاج میشود و شاپور ، فرهاد را که با وی نزد يك استاد تحصیل میکرد ، برای انجام اینکار بدو معرفی میکند . پس از یافتن فرهاد ویرا نزد شیرین می آورد . شیرین بشت پرده می ایستد و بدون آنکه فرهاد از آنسوی پرده روی وی را ببیند ، با او گفتگو میکند . فرهاد بر اثر شنیدن صدای شیرین آهی شبناک از جگر میکشد و مانند مصروع بر خاک می افتد و روی خاک میفلند و مانند مارسر - کوفته می بیچد . البته شاعر بخیال خود قبلا این حادثه عجیب و غیر طبیعی را توجیه کرده و بدین ترتیب عذر خواه آمده است :

<p>شندم نام او شیرین از آن بود ز شیرینی چه گویم: هر چه خواهی طبرزد را چو لب پر نوش کردی در آن مجلس که اولب پر کشادی کسی را کان سخن در گوش رفتی وما برای آنکه خوانندگان ببینند فرهاد پس از شنیدن سخنان دلربای شیرین بچه حالی دچار میشود ، عین گفتار نظامی را می آوریم :</p>	<p>که در گفتن عجب شیرین زبان بود بر آوازش بختی مرغ و ماهی ز شکر حلقه ها در گوش کردی نبودی کس که حالی جان ندادی گر افلاطون بدی از هوش رفتی</p>
--	---

**چو بگرفت آنسخن فرهاد در گوش  
ز گرمی خون گرفتش در جگر جوش**

بر آورد از جگر آهسی شغباك  
چو مصروعی ز پای افاد برخاك  
ب-روی خساك می غاید بسیار  
وزان سر کوفتن پیچید چون مار

( خسرو شیرین وحید - صفحات ۲۱۸ - ۲۱۹ )  
وشگفت اینچاست که شاعر خود این داستان را باور کرده و در مقدمه منظومه  
خویش تصریح میکند که اثرهایی که از فرهاد و شیرین یادگار است دلیل درستی این  
داستان نزد اقلانست و عقل نمیتواند در قبول آن سستی کند .

ج - این تصنع و تکلف ، در جاهای دیگر داستان نیز دیده میشود . یکجا نظامی  
با اصرار تمام از سی لحن باربد نام میبرد و مخصوصاً اهتمام دارد که نام هر يك از آنها  
را در يك بیت جای دهد . البته این سند ، امروز برای آگاهی یافتن از دستگانهها  
و الحان موسیقی قدیم ایران بسیار گرانبهاست . اما از نظر هنری و ادبی ، قسط  
بتکلف و تصنع داستان می افزاید . ( صفحات ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ )  
خسرو و شیرین وحید رجوع کنید ) و جای دیگر چهل قصه کلیله و دمنه را از زبان  
بزرگه امید ، بصورت کنایه و تخریب باز میگوید ، نام هر يك از این قصه ها نیز  
در يك بیت برده شده است و بهانه این تصنع خالی از لطف و زیبایی اینست که شیرین  
روزی بخصرو گفته بود : « عیش و عشرت بس است ، کمی هم بکار مملکت داری و حکمت -  
آموزی بپرداز » بهمین سبب خسرو بفوریت بزرگه امید را احضار میکند و از او در  
باره مباحث مختلف ، مانند : چگونگی فلک - اجرام کواکب - مبداء و معاد - گذشتن  
از جهان - بقای جان - چگونگی دیدار کالبد در خواب - چگونگی زمین و هوا -  
چگونگی رفتن جان از جسم و ... نبوت پیغمبر اسلام میپرسد و عجز تر اینکه بزرگه امید  
نیز با خضوع و خشوع از پیامبر اسلام نام میبرد و او را بیزرگی و بعثت از جانب خداوند  
میستاید و پس از این مباحثه مطول تازه بتقاضای شیرین که گفته بود « نکته ای چند »  
از کلیله برای وی فروخواند ، چهل داستان از کلیله دمنه را باز میگوید ( صفحات ۳۹۹  
تا ۴۱۰ خسرو و شیرین وحید را ببینید ) .

۱۴۶

این حاشیه روی بیمنی ، پیش از دوران نظامی نیز گریبانگیر داستان پردازان  
بوده است . در کتاب هزار و یکشب ( الفلیله و لیله ) میان يك حکایت ، بیهانه  
امتحان کنیزی که خلیفه مایل بتخریدی اوست مباحث فقهی ، اصولی و علمی مختلف  
و کیفیت باختن نرد و شطرنج و معماهای غریب و دور از ذهن مطرح میشود و  
بقدری بطول می انجامد که اصل داستان بکلی از یاد میرود .

۳ - یکی دیگر از انتقادات قابل ذکر ضد و نقیض گویی شاعر است . نظامی  
بپرداختن صورت الفاظ و عبارات و ابیات خویش علاقه فراوان داشته و هر جا  
مضمونی بضاطرش میرسیده ، آنرا به دلپذیرترین وجهی در کتاب خویش می آورده است .  
بهمین مناسبت گاهی چنان اسیر مضمون میشده که گفتار قبلی خویش را از یاد  
میرده و میان داستان وقایعی نقیض یکدیگر می آورده است . برای نمونه ، آوردن يك  
مثال کافی است :



وقتی داستان عشق فرهاد عالمگیر شد و بیم رسوایی خسرو میرفت ، مشاورین خسرو ویرا گفتند بهتر آنست که قاصدی نزد اوبفرستی تا بدو گوید شیرین بناگاه مرده است . خسرو همین کار را میکند و فرهاد در نتیجه وصول این خبر جان میسپارد . وصول خبر مرگ فرهاد بخسرو و حال روحی وی را از زبان نظامی بشنویم :

خبر دادند خسرو را چپ و راست  
که از ره ، زحمت آن خسار برخاست

پشیمان گشت شاه از کرده خویش  
وزان آزار گشت آزرده خویش  
در اندیشید و بود اندیشه راجای  
که باد افراه راجون دارد او پای  
در این غم روز و شب اندیشه میکرد

**وزین اندیشه هم روزی قفا خورد**

اما بیدرنک ، پس ازین پشیمانی و آزردهگی دیر خاص را پیش خود میخواند و از راه طنز و استهزاء نامه ای بشیرین مینویسد و در آن چنین میگوید :

..... شنیدم کز پی باری هوسناک	بماتم نوبتی زد بر سر خاک
ز سنبل کرد بر گل مشک بیزی	ز نرگس بر سمن سیماب ریزی
دو تا کرد از غمش سرد روانرا	بنیلوفر بدل کرد ارغوان را

چنین آید زیاران شرط باری	همین باشد نشان دوستداری
بر آن حمال کوه افکن بیخود	بسر زانو بزانو کوه پیمود
شریبی کشته ، بیش از زد فغانی	جهان گو تا بر او گرید جهانی

چو دانم سفت رنجیدی زمرگش	که مرد و هم نیگویی بترگش
چرا بایستش اول کشن از درد	چو کشتی چند خواهی اندهش خورد؟
غمش میخور که غونش هم و خوردی	عزیزش کن که خوارش هم تو کردی

چو ماند بدر گو بشکن هلالی	چو خوبی هست از او کم گیر حالی
اگر فرهاد شد شیرین بماناد	چه باک از زرد گل ؟ سرین بماناد

( خسرو و شیرین وحید - صفحات ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ ) و کسی که خسرو وی را «حمال کوه افکن» خطاب میکند ، همان فرهاد است که پیش ازین در وصف او گفته :

چو عاجز گشت خسرو در جوابش  
بیاران گفت کز خاکی و آبی  
نیامد بیش پرسیدن صوابش  
ندیدم کس بدین حاضر جوابی

( خسرو و شیرین وحید - صفحه ۲۳۵ )

ازین قبیل موارد در سراسر کتاب بسیار میتوان یافت و ما برای احتراز از

۱۴۷

تطویل مطلب بهین یکی بسنده میکنیم و مختصری در باره داستان فرهاد کوهکن و داستان شکر اسپهانی ، دو داستان فرعی خسرو و شیرین ، می آوریم

### داستان فرهاد کوهکن

داستان فرهاد ، نخستین داستان الحاقی خسرو و شیرین است . این داستان هم انگیز و مختصر ( ۵۴۷ بیت ) حاوی گزارش عشق شور انگیز فرهاد سنگتراش و مهندس نسبت بشیرین و مرگ او در راه این عشق است .

این داستان ، بسیار کوتاه و مختصر پرداخته شده است ، در حالیکه از داستان خسرو و شیرین ، بنظر طبیعی تر می آید . فرهاد مهندسی است که شیرین برای انجام کاری بدو مراجعه میکند و وی بشیرین دل میبازد و کار این عشق بالا میگیرد و حدیث آن بگوش خسرو میرسد . خسرو فرهاد را پیارگاه خویش میخواند و پس از مذاکره وصال شیرین را در واقع تعلیق بحال میکند و بدو میگوید اگر کوه بیستون را از جای برداری من نیز از شیرین دست بر خواهم داشت . فرهاد انجام اینکار را تمهید میکند و مشغول میشود و وقتی خسرو می بیند بزودی کوه از جای کنده خواهد شد ، کس بنزد فرهاد میفرستد و بدروغ خبر مرگ شیرین را بدو میرساند و فرهاد بر اثر دریافت این خبر زمین را بیاد شیرین میبوسد و جان میدهد .

مهربانی شیرین و فرهاد نتیجه منطقی هوساکی و بی توجهی خسرو بشیرین است . شیرین که از بی مهربی خسرو خسته و ملول شده بود ، بناچار باظهار محبت عاشق تازه خویش توجه میکند و بر اثر این توجه آتش عشق فرهاد تیز تر میشود و ازین میان داستانی هم انگیز (درام) بیرون می آید .

ارتباط وقایع ، درین داستان منطقی تر است . پرسوناژها کمتر از داستان اصلی ساختگی و تصنیفی هستند . ایجاد عشق بین شیرین و فرهاد ، امری طبیعی است . با اینهمه نظامی ، معلوم نیست بچه علت ، این داستان را بنوعی تپردرآینده و آنرا باختصار تمام برگزار کرده است . در حالیکه آثاریکه در بیستون از آن سخن میراند ، تمام مربوط بداستان فرهاد و شیرین است و ربطی بخسرو و پرویز ندارد . اما متأسفانه فرهاد ، در منظومه نظامی نیز ، با آن وضع عجیب ، و تنها با شنیدن صدای شیرین عاشق میشود و با دریافت خبر مرگ معشوق به خاک می افتد و میمیرد ! خوشبختانه شعرای دیگر زبان فارسی به خلاف نظامی حق فرهاد را بنوعی ادا میکنند . مثلاً وحشی بافقی ، شاعر معروف دوره صفوی به معنی بی برده و برخلاف تمام مقلدین نظامی ، خسرو و شیرین نساخته ، بلکه داستان «فرهاد و شیرین» را بنیاد نهاده است . اما متأسفانه هر شاعر وفا نکرده و هنوز چیزی از داستان سروده در گذشته است .

تقاصی که در داستان فرهاد نظامی دیده میشود ، بسهولت قابل رفع بوده ، اما شاعر بدان توجهی نکرده و شاید آنرا موبو از روی نسخه ای که در دست داشته بشعر در آورده است . مثلاً بریدن یک جوی سنگی بطول ۱۲ کیلو متر از میان کوه در عرض یکماه منطقی بنظر نمیرسد و ممکن بود اصلاً قیامت درین واقعه نشود . همچنین ، بسد مسافت بین مداین و بیستون مطلقاً در نظر نیست . گویی فرهاد دائماً بین قصر شیرین

و کوه بیستون و ایوان مداین رفت و آمد داشته است. وقتی صحبت آوردن فرهاد ببارگاه مطرح میشود، ابدأ گفتگویی از آوردن فرهاد و طول مدت اینکار میشود و برداشت مطلب چنان شده است که گویی وقتی از بارگاه خسرو بیرون آمد، همان ساعت بسرکار خویش می رود. انس گرفتن و حوش و طیور با فرهاد نیز بطور قطع تحت تأثیر داستان لیلی و مجنون درین داستان آورده شده است و بهتر بود بجای این مطلب و دیگر وقایع نجیب و غیره قابل قبول، در کیفیت عشق شیرین و فرهاد و مسائل دیگری که منجر بر گمبوی شد، بیشتر سخن میرفت.

نظامی علت آشنایی شیرین و فرهاد را چنین میگوید که شیرین هر روز بخوردن شیر مایل بود و چون در اطراف اقامتگاه وی دشت خرزهره و گلپای مسوم بود ناچار گوسفندان را در مکانی دور دست میچرانیدند و حمل شیر تا محل شیرین کاری دشوار بود. ازینجهت شیرین فرهاد را برای ساختن جویی از سنگ طلب کرد تا غلامان وی در دو فرسنگی، شیر را در جوی بدوشند و ملازمانش در قصر شیر بنوشند.

اما وحشی معتقد است که چون ملالت شیرین از بیوفایی خسرو از حد گذشت، تصمیم بساختن قصری گرفت تا بدین وسیله خاطر خود را مشغول کند و از فکر خسرو و پیداد وی بیرون آید و خواننده خود می بیند که این وجه دوم تاچه اندازه منطقی تر و چسبیده تر و قابل قبول تر است. اما در هر صورت، این داستان یکی از مؤثرترین و زیباترین قسمتهای خسرو و شیرین است بطوریکه پس از نظامی در ادبیات فارسی همه جا، بجای «خسرو» نام «فرهاد» در کنار نام شیرین دیده میشود. بسیاری از شعران نظامی را بتصریح یا تلویح برای همین بی توجهی نسبت بفرهاد مورد انتقاد قرار داده اند و مافقط بعنوان مثال یک بیت از یکی از غزلهای سعدی را در زیر می آوریم. درین بیت به هوسناکی خسرو و محبت فرهاد اشاره شده و نظامی تلویحاً مورد انتقاد قرار گرفته است:

مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی

محبت کار فرهادست و کوه بیستون سفتن

## داستان شکر اسپهانی

برای برهم زدن تناسب و خراب کردن ساختمان داستان خسرو و شیرین مؤثرترین کار همین گنجانیدن داستان شکر اسپهانی در منظومه است. این صحنه نامربوط در جایی وارد داستان میشود که خواننده هرگز انتظار ندارد.

برای روشن شدن موضوع باید بیشتر توضیح داد. اساساً داستان نویس وقتی پرسوناژ تازه و واقعه جدیدی وارد داستان میکند که از آن هدف و منظوری داشته باشد. بعبارة دیگر پرسوناژهایی که وارد داستان میشوند، باید بطور حتم نقشی بر عهده داشته باشند و این نقش باید طوری باشد که به هماهنگی داستان لطمه ای وارد نیارد. اگر در میان یک هیأت ارکستر، نوازنده ای بطور ناگهانی و بی مقدمه شروع بنواختن کند و آهنگی خارج از ترکیب کلی برنامه ارکستر بنوازد نه تنها شخصاً مستحق ملامت و سرزنش است؛ بلکه نتیجه کار دیگران را نیز تباہ میکند و شنوندگان را از نتیجه ای که باید بگیرند محروم میسازد.

«شکر اسپهانی» در داستان خسرو و شیرین چنین وضعی دارد. شاعر که طی

فصول دراز و ایبات فراوان کوشیده است از عشق خسرو و شیرین داستانها بزند و صحنه‌ها بیاراید ، بمجردیکه مریم میبیرد و مانهی در راه و سال شیرین و خسرو نیماند فوراً گفتگوی شکر اسپهان را پیش میکشد و خار دیگری در راه ناهموار وصال میرویانند . پیدایش شکر در داستان نیز ، بوضعی نامناسب صورت میگیرد . خسرو از ایران

جهان دیده میخواهد که درباره مهرویان مشهور برای وی سخن بگویند . یکی از آنان میگوید که در شهر اسپهان زنی هست بنام شکر که درزیبایی و دلبری طاق است و تنهایی که دارد اینست که در خانه اش بروی هر کس و ناکس بازااست و مهمان را ، بدون توجه بشخصیت او و تنها برای دریافت پول ، میبیرد و بطور خلاصه شکر را بصورت متصدی يك «خیرخانه» بدو معرفی میکند . خسرو بفکر می افتد که در عشق بازی اساسی نبندد و این دلارام را که با خاص و عام گستاخی میکند در برگیرد و عجیب تر از همه اینست که سودای وصال شکر را یکسال تمام در دماغ میبرود و پس از یکسال صبوری ، طاقت نمی آورد و از مداین به سپاهان میروود . بهتر است اینجا نیز عین عبارات نظامی را نقل کنیم :

سرش سودای بازار شکر داشت	که شکر هم ز شیرینی اثر داشت
نه دل میدادش از دل راندن او را	نه شبست از سپاهان خواندن او را
درین اندیشه صابر بود یکسال	نشد واقف کسی بر حسب آن حال
پس از سالی رکاب انشانده بر راه	سوی ملک سپاهان راند بنگاه

نهفته باز میرسید جایش	بدست آورد هنجار سرایش
شبی رخاست تنها با غلامی	ز بازار شکر بر ، خواست کامی ..

۱۵۰

( خسرو و شیرین وحید - صفحات ۲۷۹ - ۲۸۰ )

کیفیت عشق بازی شکر و خسرو ، یکی از نفرت انگیزترین و مبتذل ترین صحنه های خسرو و شیرین است و در عین حال نمونه کوچکی از هوسناکیها و شهوت - پرستیهای «شاهانه» را بدست میدهد . بعضی از مطالبی که درین داستان از آن گفتگو شده ، اساساً قابل نقل نیست و بعضی دیگر نیز جز اشمزاز و ایجاد تنفر اثری نمیبخشد .

شکر اسپهانی ، کنیزانی چند شبیه خویش داشته و هر شب آنان را بجای خود بیستر کسانیکه خریدار بازار وصلش بوده اند ، میفرستاده است . خسرو برویز ، شاهنشاه بزرگ ساسانی نیز ، بهمین دام می افتد و یکشب بجای شکر با کنیزک او عیش میکند و باز میگردد و سال دیگر دوباره بدانجا میروود و باز دیگر کنیز را بجای شکر در بر میگیرد و صبح که از جای برمیخیزد زبان به نصیحت و دلالت او میگشاید و افسوس میخورد که چرا شکر هر ساعت در آغوش دیگری است ! شکر نیز راز پنهان را با او در میان مینهد و احترام میکند که شاه را فریب داده و دیگری را بجای خود همبستر او کرده است . باز نکته تمجب آور اینست که پادشاه وقتی میبیند شکر دوشیزه است از او خواستگاری میکند و وی را بآیین زناشویی ، پیشاند و مدتی با وی ہمیش و عشرت میکند و اندو وقتی از وصالش ملول شد ، دوباره بیاد شیرین می افتد و فیلس یاد هندوستان میکند و سودای عشق شیرین را از سر میگیرد ! بطوریکه ملاحظه شد ، تنها کاری که نویسنده میتوانست از شکر انتظار

داشته باشد، این بود که خسرو را از یاد شیرین برهاند. در حالیکه شکر بهین کاری توفیق نییابد و بدون آنکه کوچکترین کاری صورت دهد، از صحنه داستان کنار می‌رود و معلوم نمی‌شود که عاقبت کار وی چگونه شد. حذف این داستان - اگر هم در نسخه اصلی خسرو و شیرین وجود می‌داشته - براتب بهتر از آوردن آن بوده و نقل این داستان ۱۷۵ بیتی و گنجانیدن آن در مقامی نامناسب، خلل کلی باصول داستان خسرو و شیرین وارد آورده است.

پس از ماجرای شکر، وقتی خسرو بسراغ شیرین می‌رود و پای در قصر با او بگفتگو می‌پردازد، بازم دم از بیگناهی و وفاداری می‌زند:

چو حلقه گر بیابم بردت بار  
شوم چون حلقه در طوق بردوش  
دردت را حلقه پیوسم فلک وار  
خطا گفتم که چون در حلقه در گوش

### مکن بر من جفا کز هیچ راهی ندارم جز وفاداری گناهی

( خسرو و شیرین وحید - صفحات ۳۱۱ - ۳۱۲ )

و این اظهار وفاداری و بیگناهی، پس از آنکه «گناه» و بیوفایی مضحک بنظر می‌رسد. گویی نظامی بتأثیر معانی الفاظ در ذهن خوانندگان توجهی نداشته و متذکر این معنی نبوده است که هر خواننده‌ای با توجه باین دورنگی، خسرو را نه عاشق صادق و بیگناه، بلکه مردی هوسباز و در عین حال دروغگو و پشت‌هم - انداز خواهد شناخت و نه تنها این دفاع «آتشین» خسرو از خویش تأثیر نیکویی نخواهد داشت، بلکه وی را کنه‌کارتر معرفی خواهد کرد.

۱۵۱

### نتیجه

بملاحظاتی که پیش از این مذکور افتاد، خسرو و شیرین، بطور کلی نتوانست بصورت یک داستان دراماتیک و یک منظومه خالی از نقص و کامل در آید. با آنکه بسیاری از ایات خسرو و شیرین امروز بصورت مثل سائر درآمده و اهل ذوق و حال بسیاری از قطعات آنرا از بردارند، شاید کمتر کسی بتواند بدون اظهار خستگی این منظومه را تا آخر بخواند و شاید کمتر کسی است که جزئیات وقایع داستان را بغاطر داشته باشد.

علت این امر همانست که در بالا گذشت. نظامی بآراستن صورت الفاظ و خالی نگاه داشتن ایات منظومه خویش از غلطهای لفظی و معنوی اهتمام فراوان بکار برده و آنچه هنرمندی و قدرت داشته بر سر اینکار گذاشته است. اما متأسفانه از توجه باصل داستان بطور کلی و مجبوع، بازمانده و غت و سیمین حکایتی که سرودن آنرا تمهید کرده از یکدیگر باز نشناخته است.

البته ممکن است بعضی تصور کنند که این عیوب مربوط بکار نظامی نیست و نقائصی که فوقاً بر شمرده شد، در نسخه اصلی داستان خسرو و شیرین وجود داشته و باین منظومه انتقال یافته است. این تصور صحیح نیست، زیرا بطور قطع در الفاظ و عبارات خسرو و شیرین نیز نقائص فراوان وجود داشته و شاعر آنها را مرتفع ساخته است. ازین گذشته نمیتوان مسئولیت شاعر را در پرداختن وقایع

نامناسب و حکایات سست و پرسوناژهای غیرطبیعی و ناچور ندیده گرفت گوا اینکه در بسیاری موارد (مانند تطویل گفتگوی خسرو و شیرین پای در قصر) تقصیر متوجه شخص نظامی است.

بطور قطع، فردوسی سرایندهٔ نابغهٔ شاهنامه نیز با چنین اشکالاتی روبرو بوده و آنها را نیروی ذوق سرشار و طبع سلیم و نبوغ شاعرانهٔ خوش مرتفع ساخته و داستانها را مانند زنجیر بولادین بیکدیگر بسته است بطوری که از لحاظ ترکیب داستان و توالی وقایع و خواندن آنها با یکدیگر و صفات قهرمانان کوچکترین خرده‌ای بدان نمیتوان گرفت (داستان رستم و اسفندیار، رستم و سهراب، منیژه و بیژن را در شاهنامه بخوانید).

متأسفانه این عیوب در غالب آثار نظامی (بیش از همه در خسرو و شیرین و اسکندرنامه و کمتر از همه در هفت پیکر) دیده میشود و خرده گیریهایی که شعرای خلف او سبب بغض و مچنون کرده‌اند، مؤید این معنی است.

با اینهمه بدیهی است که خسرو و شیرین، با منظومه‌های کسانی که بتقلید از نظامی خسه‌سرای کرده و دیگر بار آنها را بنظم برداشته‌اند قابل قیاس نیست و هیچیک از آنها را با منظومهٔ نظامی که مبتکر و نخستین بردازندهٔ آن بوده‌است، نمیتوان برابر دانست.

## کلیم کاشانی

نی همین سودای ابرویت مرا دیوانه ساخت  
 بر همین از شوق او محراب در بتخانه ساخت  
 هستی چشم ترا نازم که در دوران او  
 سبچه راز اهد بمی گل کردوزان پیمان ساخت  
 دانهٔ بسیار در کارست بهر صید خلق  
 حق بدست زاهدست از سبچه راصد دانه ساخت!  
 تا بکی باشم طفیل جغد در ویرانه‌ها  
 منکه از سنگ حوادث میتوانم خانه ساخت  
 یکنفس هشیار بودن عمر ضایع کردنت  
 گر نباشد باده باید خویش را دیوانه ساخت!